

«فیدرالیزم»، «ملوک الطوائفی»، «هویت ملی» در شرایط «گلوبالیزم»!

در حال حاضر در شرایط و احوالی بسر می بریم که تداوم جنگ و ادامه بحران، فضای تاریک، پر دود و خفه کن، ذهن و اندیشه و بلاخره زندگی هر انسان با وجدان را در کشور ما افغانستان، تحت اثرات منفی قرار داده است. آهنگ انکشاف علم و تکنیک، اقتصاد و فرهنگ در جهان امروزی خارج از کشور ما، خیلی سریع به پیش می رود. تخصص در ساحات مختلف علوم، در جوامع دیگر عمق و وسعت بی سابقه کسب نموده، ساحه فعالیت علمای تئوریکي آنها از بخش عملی و بهمین ترتیب بخش سیاستمداران از مؤرخین و سایر محققین، در همان کشورهای پیشرفته صنعتی با یکنوع تقسیم وظایف تنظیم گردیده است.

در کشور بلاکشیده ما بر خلاف در قطب مقابل، ناکامان امتحانات پوهنتونها، قطع کنندگان تحصیلی، اخراج شدگان مکاتب، فارغان کورسهای اکابر، در صدر حلقات طرح های جدید و پیش بینی ها قرار گرفته اند و با استفاده از «میدبای مدرن» همه کاره شده اند، سخت تشنه شهرت و نام هستند. بعضیها، ممکن بفر «میتود» های میراث پدران خود افتاده باشند، که حکومت های محلی و رهبری دفاتر پر درآمد را با استفاده از مهرهای «پیاپی» به پیش می برده اند. باید توجه داشت، بهمین ترتیبی که نظم اداری - سیاسی با نورمها و قوانین، به غنای خود در کشورهای پیشرفته می افزاید و همانگونه که نقش قاضی هم در بین جوانب درگیر و غیره، مقام خاصی را داراست، در ساحات مختلف علوم هم، از جانب محققان و متخصصان بخش های جداگانه درین کشورها، هر روز بر گنجینه اصطلاحات چه لسانی و چه تخنیکي می افزایند، بدینترتیب، انواع مختلف و بی شمار اصطلاحات و تعاریف، که بعضاً به آن «ترمینولوژی» نیز یاد میکنند، علاوه میگردد. فقط همان اصطلاحات را شامل فرهنگ میسازند، که صاحب نظران معتبر که صلاحیت تصدیق رسمی از جانب مراکز علمی داشته باشند، و قبل از دخول در فرهنگ، مهر تأیید بگذارند. خوانندگان محترم باید دقت نمایند که تعاریف بی اساس فارغان احتمالی کورسهای اکابر را بذهن نسیارند.

وقتی اگر بخواهیم، بعنوان مثال در مورد طرح «فیدرالیزم» برای افغانستان به ابراز نظر بپردازیم، با صرف نظر از اینکه از جانب چه کسی مطرح شده باشد، با شیوه های علمی و منطقی بر خورد، نمایم. خوبی و بدی آنرا، بدون تحلیل علمی، نمیتوان، با رأی گیری، پیش از پیش سنجش نمود. کسی اگر خطر تجزیه را می بیند، باید با مسئولیت در فکر آن باشد، تا در قدم اول طراحان را با این خطرات واقف سازند. ممکن است همه پیروان تجزیه طلب نباشند. اگر فاکت ها و حقایق بخصوص جامعه افغانستان در همین مورد، که نمایانگر خطرات ضرر آور باشد، توضیح نشود، ممکن است، طرفداران این نظر، با ذکر دلایل و مثال های عوامفریبانه، بکوشند، تا توضیح نمایند که «تجزیه» حتمی نخواهد بود. چنین هم میتواند باشد، زیرا «فیدرالیزم» حتماً تجزیه را باخود نمیداشته باشند. تجزیه میتواند در حالاتی هم رخ دهد، که اثری از تعهدات «فیدرالی» وجود نداشته باشد. تجزیه ها و اتحاد های جبری در تاریخ جهان نمونه های زیادی را می شناسد. حرف بر سر این نیست که ما بالای کلمه و یا اصطلاح بیچیم، بلکه مسئله بر سر آنست، تا ارزیابی نمایم که آیا بر جامعه در مجموع، اثرات بهتر خواهد داشت و یا خیر. هر نوع حکومت و یا سازماندهی که بسود مجموع افراد جامعه باشد، باید پذیرفته شود. اما چنین خواسته ها باید در تحت شرایط صلح و موافقت همه صورت گیرد. پذیرش و یا عدم پذیرش در دست نویسندگان نه، بلکه بخواست مردم است، که باید بعمل آنرا از طریق قانونی و صلح آمیز ممکن سازند.

جامعه ما علاوه از شرایط جنگی، به نسبت عقبمانی ها در ساحات مختلف، بشمول مسایل لسانی که تا حدی تفاوت هایی را ترجمه کلمات بعنوان منشاء غلط فهمی ها نیز بوجود آورده میتواند، نویسندگان ما، خاصاً آنانیکه احیاناً یا با کدام زبان بیگانه آشنایی نداشته باشند و یا زبان خارجی را در حلقه تعلیم یافتگان، اقل در سطح تحصیل در یونورستی نیاموخته باشند، علاوه از اینکه با «دسپلین» های معین علمی آگاهی دقیق نمیداشته باشند، ممکن عطش بعضی از آنها، که برای معرفی و شهرت شخصی بیشتر بمشاهده میرسد، باعث بروز افکار انحرافی و مغرضانه نیز گردد. به امید جلوگیری از انحراف نو دوباره هموطنان ما که اگر احیاناً فریب «جنگ سالاران» را خورده باشند و تطبیق و تبدیل سریع انواع مختلف حکومتی را مفید بدانند، یکبار دیگر توجه آنها را باین اصل میذول میدارم که تعیین کننده ترین راه بالا بردن سطح تعلیمی و آموزش مهارت کاری است که در بهبود زندگی نقش میداشته باشد، نه اشکال ظاهری.

دپاتو شمیره: له ۱ تر 5

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de يادښت: دلیکني د ليکنيزي ښي پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليولو مخکي په خير و لولئ

هر سیستمی که در کشوری موفقیت داشته باشد، حتمی نیست که برای ما هم مفید باشد. برای ما عمل صادقانه و ماهرانه هر یک ما، در فضای اعتماد، همبستگی و وحدت مفید است. ما باید اعتماد بخود را بخوبی از طریق آموزش علم و هنر زندگی تقویت ببخشیم.

درین اواخر ما اینک بار دیگر با مناقشات پراکنده ذهنی و استعمال نامطلوب از اصطلاحات سیاسی و «ایتنوگرافی» و غیره بخشهای علمی روبرو میشویم. در اینجا، دیده میشود که بعضی ها اصطلاحات را بدون داشتن، تخصص حد اقل، در جهت اهداف احتمالی «ایدولوژیک» خود بکار میبرند، بدون اینکه برداشت درست از وضع عینی و مرحله تکاملی جامعه ما داشته باشند. نباید فراموش کنیم که در مدت زمان بیش از سی سال اصلاً هیچ نوع تحلیل و ارزیابی درست از اوضاع کشور، آطوریکه از جهت علمی و تاریخی حایز اهمیت باشد صورت نگرفته است. از جانب دیگر دوره بحرانی اخیر در سال ۱۹۷۸، با تلاشهای حلقه محدود کسانی براه افتاد که مجریان آن حوادث، نه تنها، تغییر قدرت را در پیش داشته اند، بلکه تعمیل ساختار «کاپی شده»، تحت شعار های عوامفریبانه و «چیگرا»، به نمونه «شوراها» که در عمل، نه تنها مردم افغانستان را با «سر در گمی» ها روبرو ساخت، بلکه آنچه را که خود مردم ما در طی قرون عادت کرده بودند، باید یکباره فراموش می نمودند، تحت نامهای مختلف، بکمک «مشاورین خارجی» تازه، آنها جبراً می پذیرفتند. سیستمی که در منبع اصلی آن در طی مدت قریب هفتاد سال در یک سرزمین پهناور و پر نفوس، «قدرت بزرگ» نتوانسته بود خود را تثبیت و سعادت جامعه خود را تضمین نماید، که محکوم به سقوط هم گردید، توسط «طوطی» های وابسته و تشنه قدرت، در جامعه که بیش از ۹۰ فیصد اتباع آن، فاقد نعمت سواد خواندن و نوشتن بوده اند، براه افتاد، که فاجعه بی مثال تاریخ کشور را در عمق و وسعت با خود آورد.

اصطلاح پر سر و صدا، که در آغاز عنوان این مطلب آمده است، اصطلاح «فیدرالیزم» است. وقتی به صفحات نشرات بیش از ده سال نظر اندازیم می بینیم، که حکومت «پوتین» بطور نمونه و مشخص در سال دو هزار علناً از حمایت حکومت خود از «اتحاد شمال» نام میبرد، که در حقیقت امر ساختار آنرا وابستگان معلوم الحال، شوروی سابق در آستانه سقوط رژیم «چپ» تحت الحمایه خود آنها توصیه نموده بودند، عمدتاً در حقیقت همان چهره همکار سابق، جنرال عبدالرشید دوستم را هدف داشته و در مبارزه علیه «طالبان»، نام برده است. بعد از آنها، درست پس از سقوط «طالبان» ازین موقف یادآور گردیده است. خیلی محتمل است، که همین حالا هم، دستهایی در کار باشند، تا بجای «سیستم قبلی شوراها»، چنین «فورم» را که در ذیل روی موضوع روشنی انداخته خواهد شد، افراد دور این محور را درین راه اشاراتی داده باشند. اینکه طراحان از آن چه میدانند و از شیوه تطبیق آن چه انتظار دارند، تصور روشن را نمی توان بدست آورد. فقط در نوشته های بعضی از دانشمندانیکه ختم تحصیلات عالی مؤفانه را پشت سر گذاشته اند، تعاریف درست از آنها را در گفتار می شنویم و در نوشته های ایشان می خوانیم.

بدون آنکه با طراحان به «جدال علمی» بپردازم، میخواهم برای خوانندگان محترم یاد آور گردم که در فرهنگ های مختلف، در عقب این کلمه چه نهفته است. وقتی به ساختار برخی از دول که همچو نمونه های «فیدرالی» را اساس گذاشته اند، نظر مختصر بیندازیم، میبینیم که یکی از خصوصیات عام اعضاء، که در چنین «اتحاد» شامل میگردند، باید با ماهیت دولت و یا دولنداری، آگاهی یا آشنایی کامل داشته باشند. صرفنظر از آنکه سطح معینی از انکشاف را در همه ساحات پشت سر گذاشته باشند. بدین معنی وقتی چنین اتحاد صورت میگیرد، دولت «فیدرالی» در حقیقت اتحادی از اشکال «دولت» هاست، که اعضاء از بعضی صلاحیت ها، بنفع دولت فدرال «مرکزی» میگردند.

قسطاً حتی حالاتی ممکن است درین و یا آن اتحاد وجود داشته باشد که در «پیمان» اختیاراتی هم، شامل شود که برای عضو حق «خروج» از اتحاد هم داده شود. اگر چنین خروج به زور سلاح و یا دلخواه امکان پذیر باشد، خطر تجزیه پلان شده است، که به نفع اجتماع ما نبوده، بناءً مردود شمرده میشود. بهمین دلیل است که در چنین مرحله حساس کشور و دهه های طولانی جنگ و ویرانی، در حالیکه کشور، اقل پس از کنفرانس «بن» با وظیفه «ملت سازی»، روبرو است، چنین طرح از هر نگاه قابل تردید بوده، زیرا اقلان نگرانی مردم را نسبت به آینده صلح می افزاید و وحدت ملی را نیز جریحه دار میسازد. از جانب دیگر علاوه بر اینکه، هیچ یکی از ولایات کشور ما در هیچ مقطع زمانی، مانند کشورهای اروپایی و شمال امریکا، سابقه دولتی مستقل نداشته اند، به جز سالهای جنگ های داخلی، همانند سالهای اخیر که توسط «جنگ سالاران» اداره می شده است و آنها در تحت شرایط عدم موجودیت حکومت و دولت مرکزی رخ داده است.

بصراحت باید گفت که تفاوت های چند احتمالی، در ترکیب «ایتنیک» جامعه، دلیل مناسب بودن «فورم» حکومت «فیدرالی» شده نمیتواند. حوادث سالهای اخیر دهه نود و دو هزار، چون وقایع دشت لیلی و یا فرار جبری خانواده ها از قریه ها و زمین های آنها، که تا همین اکنون در مناطق داخل کشور، مهاجر اند، زمین ها و دارایی آنها، توسط زور گویان دور همین طراحان غصب گردیده است، نمایانگر آنست، که این طراحان نمیتوانند طرف قرارداد، در

اتحاد «فیدرالی» با عضو دیگری گردند، تا زمانیکه چنین عضو دیگر با همجو «اتحاد» موافق نباشد. در عین زمان همه اقدامات شرایط صلح و پیشرفت معین اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را تقاضا می نماید.

اینرا هم نباید از نظر دور داشت، که «فیدرالیزم» طوریکه در فوق نیز گفته شد، مانند هر تشکل سازمانی، یک چوکاتی را طرح میکند. محتوا مهم است، محتوای مطلوب فقط در تحت شرایط سطح عالی انکشاف در همه ساحات، در سیستم ممکن بوده میتواند، که یکی ازین پدیده ها، درک روشن از قانون و از اصل دیموکراسی است. ثانیاً هیچ سیستم با ثبات کنونی موجود در جهان خارج از کشور ما، نه در فکر جدایی اند و نه تحت خطر قرار گرفتن در برابر همدیگر متصور است. بر خلاف بین اکثریت آنها، اتحاد از پادشاهی های کوچک و یا ادارات مستقل دولتی، بشمول قلمرو های خود مختار قبل از آنکه نمونه های حکومت «ملی» بروز نموده باشند، سابقه داشته اند. زندگی شهری درین کشور ها سابقه طولانی تر داشته اند. بطور نمونه درینجا، دو سیستم فدرالی، آلمان را از قاره اروپا و «اضلاع متحده امریکا» را از شمال امریکا، مختصراً زیر نظر می گیریم:

نباید فراموش کرد که نمونه های با ثبات همچو حکومتاری ها که در قاره اروپا و شمال امریکا دیده میشود، مردمان آنها، سابقه هزاران سال زندگی در تحت تسلط نظامهای «سلطنتی» امپراتوری و همچنان انواع سیستم های خود مختاری و بلاخره، پس از «انقلاب بورژوازی»، مجموعه ای از رژیم های قبیلی را ریشکن ساخته، دیموکراسی و سهم وسیع مردم را در سیستم اداری، سیاسی و غیره در صحنه عمل پیاده نموده اند. خلاصه اینکه معنی و مفهوم دولت در خون هر فرد جامعه جا گرفته است. در آلمان بعنوان مثال که اجداد آنها در روم حکومت کرده اند، همچنان امپراتوری های «هابسبورگ» و «پرویس» و غیره، خیلی قبل، اتحاد پادشاهی های کوچک محلی را میتواند معادل «ملوک الطوفاقی» نیز فهمید، بسر رسانیده اند. وقتی به اضلاع متحده امریکا، طوریکه از نامش پیداست، همین ساختار آن که از اضلاع متعدد تشکیل یافته است، نتیجه پروسه طولانی تاریخی و تصمیم ارادی مردم آن می باشد، که ایجاب متن جداگانه را مینماید. درین کشور بزرگ جهان که نقش یگانه قدرت را در جهان تمثیل مینماید، در پروسه دیموکراسی درین کشور، فقط دو حزب در سرنوشت مردمان آن نقش بازی میکند. بناءً اگر تعدد احزاب در یک جامعه بمثابة شاخص پختگی دیموکراسی بحساب آید، پس باید افغانستان امروزی با داشتن بیش از صد حزب راجستر شده آن، دیموکراسی پیشرفته تر از اضلاع متحده امریکا را داشته باشد.

انکشافات این جوامع را با آنچه در کشور ما صورت گرفته است، نباید یکی دانست. در اروپا، دولت در زمان بردگی ایجاد گردیده و رژیم های آن ایجاد گردیده است. دانشمندان برین عقیده اند، که بعنوان مثال در افغانستان قبایل و اجتماعاتی در ادوار طولانی بسر برده اند، که مرحله «بردگی» را در درون جامعه خود سپری نموده اند. یعنی دولت مستقیماً در مرحله عبوری از سیستم اشتراکی به مالکیت خصوصی بوجود آمده است. اقوام ازین طریق در قید سیستم دولتی قرار گرفته اند. بدین معنی که کاملاً مانند اروپا و افریقا بطور نمونه بوقوع نیبوسته است. هرگاه نمونه هایی از ساختار ها، بطورمثال در قبایل و اقوام پشتون، بمفهوم «ملوک الطوفاقی» یاد شده باشد، با آنچه در اروپا دیده شده است، مطابقت ندارد. «ملوک الطوفاقی» در اروپا، در جامعه «طبقاتی» ایجاد گردیده، یک نوعی از «دولت» یا حاکمیت بوده است.

بر خلاف در افغانستان چنین نام یا موقف با نفوذ سران قبایل نخست در جامعه «اشتراکی» یا قبیلوی وجود داشته است، که قبلاً نیز تذکار یافته است. بعضاً حتی لقب «شهباده» را بخود گرفته اند. مالکیت خصوصی، در قبایل پشتون نخست در زمان رو آوردن به دین اسلام ریشه گرفته است. از جانب دیگر باید توجه داشت، که «فیودالیزم» اروپایی با آنچه اگر در افغانستان بنام «فیودالیزم» یاد شده باشد، مفهوم اشتباه آمیز است که تفصیل درینجا نمیگنجد. لیکن قابل یاد آوری است، که در رد «فیدرالیزم» نباید، احتمال خطرانی را یاد کرد که از نگاه تاریخی و اوضاع بین المللی محتمل نباشد. یکی از انکشافات در عصر «انترنت» و تطبیق تخنیک کیهانی، بخصوص تشکیلات جدید، شرکت های اقتصادی و همکاری های نوین در چوکات «گلوبالیزم»، تمام مناسبات کهنه را تحت اثر خواهد داشت. اداره «جنگ سالاری» و تنظیمی، محصول بحران اخیر را نمیتوان با «ملوک الطوفاقی»، قرون اوسطی به اشتباه گرفت.

در کشور باستانی افغانستان، درست ۲۵۵ سال قبل رژیم شاهی، بمثابة دولت مرکزی اساس گذاری شده است. این یک دستاورد تاریخی بوده است، نباید اهمیت آنرا از نظر دور داشت. پایه های اجتماعی این نظام جدید سیاسی را، عمدتاً ساختار قومی و قبیلوی تشکیل میداده است. اما چه کس میخواست است و چه نمی خواسته است، باید بشکلی از اشکال، همچنان چه سریع و چه بطی سازماندهی و اداره دولتی بجای سازماندهی قومی و قبیلوی راه می یافت. آنچه بعنوان یکی از مشخصات نظام سلطنتی افغانستان شمرده شده میتواند، اینست که برخلاف بعضی نظام ها در کشور های اروپایی، رشد و توسعه نسبتاً سریع این نظام سلطنتی جوان در همان آغاز بیک «امپراتوری» نیرومند در منطقه مبدل گردیده است. ترکیب «کثیرالائتیک» در اکثریت امپراتوری ها وجود داشته است. نمونه های زیادی ازین مثالها

را، در کشور های امریکای لاتین تحت اثر رژیم سلطنتی هسپانیه، یا مناطق اشغالی برتانیه، فرانسه، پرتگال و غیره یاد کرده می‌توانیم.

یکی از عواملی که در کشور ما افغانستان، ترکیب «کثیرالانثیک» یا «کثیرالقومی» وجود دارد اینست، که از یکطرف این قلمرو قبلاً هم در تحت نفوذ امپراتوری های بزرگ قرار داشته است و از جانب دیگر در مقایسه با بسیاری از مناطق دنیا، مردمان آن بیشتر به تربیه حیوانات و زراعت در دره ها و نزدیک دریاها بسر می برده اند. آزاد زیستن در بسیاری از اجتماعات، نسبت به راحت زیستن رجحان داده شده است. با وجود آنکه «کثیرالقومی» را در ترکیب اجتماع ما نسبت به ادعای غیر علمی «کثیرالملیتی» ترجیح می‌دهم، ولی باز هم، یاد آور می‌شوم که به نسبت نفوذ زبان عربی در زبانهای کشور ما، باید خیلی دقت نمائیم تا، مرتکب اشتباه در مفهوم نشویم. مثلاً اگر از اعراب اصطلاح یا افاده «اقوام المتحد» را بشنویم، هدف آنها «سازمان ملل متحد است». کلمه «ملل» درینجا که بصورت جمع آمده و در زبان انگلیسی، نام رسمی سازمان، «United Nations» است، درینجا کلمه «ملت» بمفهوم «دولت» بکار رفته است، زیرا این سازمان معتبر بین المللی، دول دارای حاکمیت بر یک قلمرو را در خود سازمان داده است.

همچنان در ترکیب مالکیت بر زمین، باید از نظر دور نداشت که آنچه در اروپا، بعنوان «فیودالی» و «فیودالیزم» یاد می‌گردیده است، با ترکیب اجتماعی- اقتصادی افغانستان از ریشه فرق داشته و دارد. در آلمان، امپراتورها، اساسی ترین هدفی را که به پیش می‌برده اند، حفظ مناسبات حاکمیت ارباب- رعیتی بوده، پرداخت مالیات توسط مردم تحت سلطه آنها که بعضاً جزیه نیز یاد می‌شده، شیره تمام اهداف جنگی آنها را تشکیل می‌داده است. هیچ یکی از آنها بجز بعضی از استثنائات، حتی در فکر زبان و فرهنگ هم نبوده اند. فرهنگ را خود مردم انکشاف داده اند. نظام سلطنتی وقت را در اروپا سلطنت های «فیودالی» نیز یاد می‌نموده اند. در اروپا چنین تشکل های تیپ «ملکیت بزرگ» بر زمین را «شهادگی های کوچک» نیز یاد می‌نموده اند.

وقتی از دولت حرف زده می‌شود، مقصود از سه اصل عمده، قوای مقننه، قوای اجرائیه و قوای قضائیه است. «ملت» های اروپایی بعنوان مثال که قریب همه مراحل مختلفه تکامل تاریخی را پشت سر گذشتانده اند، بقول مؤرخین بمعنی اصلی کلمه، دولت درین اجتماعات بطور روشن، بعد از دوران بردگی بروز نموده است. این مناسبات در بطن شیوه حیات سازمانی اشتراکی، در اجتماعات «اینتیک» با روابط روشنتر خونی در مدت زمان طولانی رشد نموده است. با ایجاد دول، چه بسی فتوحات و غلبه هایی نبوده است، که بوقوع نپیوسته است، همین انسانها که خود را از دید مذهبون «اشرف مخلوقات» تعریف می‌کنند، تمدن ها را آباد و هم ویران نموده اند. درین مطلب گنجایش ندارد که در عمق تاریخ غرق شوم.

ولی آنچه قابل اشاره میدانم اینست، وقتی «تحقیقات» در مورد ریشه یک کلمه صورت می‌گیرد، در صورتیکه منابع قابل باور باشد، عیبی ندارد، ولی ریشه کلمات را، از نگاه تاریخی میتوان یکنوع دید اما میتوان، یک کلمه زمانیکه با یک محتوا و مفهوم حقوقی و سیاسی در تعریف دخیل گردد، باید جوانب سیاسی - حقوقی آنرا از نظر دور نداریم. به همه اتباع افغانستان، رسماً هویت ملی «افغان» بر اساس قانون اساسی تعریف شده است. بناءً قابل افتخار است که یک جامعه برای اولین بار صاحب قانون اساسی می‌گردد. پس از آنکه صاحب قانون اساسی شده ایم افتخار می‌نمائیم که همه ما، یعنی اتباع افغانستان، یک هویت داریم و این وجه مشترک، مایه وحدت ملی را تشکیل می‌دهد. حال بطور مثال وقتی کلمه افغان را که در مقاله آقای سیستانی از جهت تاریخی مشاهده می‌کنیم، نباید با این معنی و مفهوم ذکر کنیم. اینکه دولت های گذشته در قانون اساسی، چه تصویری ازین کلمه داشته اند، در متن قانون اساسی درج نیست، برای اتباع سالم فکر مراعات قانون حکم است، نه داستانهای تاریخی. ما افغان هستیم، وقتی سند هویت رسمی را داشته باشیم و آنرا خود شعوری بر اساس مقررات درخواست کرده باشیم و همین تابعیت را با احترام و غرور به وابستگی به این کشور ببندیم. به اجتماع و به فرهنگ آن با فاداری برخورد نمائیم. این ریشه تاریخی را نباید با «هویت ملی» امروزی ما، اثر گذار دانست. ما همه افغان هستیم، اگر آریائی هستیم و اگر ترک و تاتار و یا سامی و اگر هندو باشیم و یا مسلمان، تابعیت از دولت شرط است، و برای سعادت همه خدمت بوطن در پرتو قانون باید معیار شناسایی به این هویت ملی ما یعنی «افغان» در نظر گرفته شود، نه معیار دیگر تبعیضی.

اینرا هم قابل ذکر میدانم که طرح اصطلاحات و «ترمینولوژی» در کشورهای پیشرفته از جانب چنان متخصصان صورت می‌گیرد، که خود و تمام حیات خود را وقف، فعالیت هایی می‌نمایند، تا بدون کدام تمایل و وابستگی به کدام گروپ و قدرت و یا بخواست همچو قدرت های خاص کلمات را تصنعی بسازند، بلکه اصطلاحات علمی را برای بشریت تعریف می‌نمایند. البته هر اصطلاح و کلمه تعریف شده، در رابطه با اینکه در کدام ساحه تعریف شده است فرق میکند، که نیازی به تبصره و تفصیل نمیباشد. آنچه قابل توجه است، اینست که در برخی از موارد که انکشافات جدید رخ می‌دهد، محتوا و مفهوم هم فرق میکند. از جانب دیگر میشود یک کلمه در یک رابطه یک معنی داشته باشد و در عین زمان در ترکیب دیگر، معنی و مفهومی دیگری را برساند. چنین تفکیک را میتوانیم بخوبی درک نمائیم که در مضمون حد اقل اساسات را آموخته باشیم.

در اینجا وظیفه هر نویسنده و دانشمند است، تا مطابق جای استعمال کلمه و در نظرداشت موقف خوانندگان، تذکر دهند که خودش کلمه را با کدام معنی و مفهوم در آن ترکیب بکار برده است. جوامع عنعنوی، بیشتر از همه، زیر ضربات و بحرانات طرز دید های جدید قرار گرفته است. تفصیل درین مورد هدف مطلب را تشکیل نمیدهد.

کشور کم انکشاف یافته ما قریب چهار دهه است که در حالت بحران قرار دارد. کشوری که قبل از بحران، امکانات برداشتن قدمی به پیش را در اختیار نداشته است، جنگهای اخیر، نه تنها بنیاد مادی و فرهنگی آنرا به نابودی سپرد، بلکه نابودی فیزیکی انسانهای او و آوارگی قریب یک سوم نفوس در سالهای جنگ، در تاریخ این سرزمین، که قسمت اعظم مغزهای متفکر را با تعلیم یافتگان نیز در بر داشته است، در تاریخ تقریباً بی مثال است.

پایان